

اندرز آذرباد مارسپندان

از آذرباد مارسپندان بزرگ موبد دوران شاپور
دوم ساسانی (۳۱۰ - ۳۷۹ م) چندین
اندرزنامه در بازمانده‌های ادبیات مکتوب
پهلوی به یادگار مانده که در بردارنده دستورهایی
در زمینه اخلاق و علوم اجتماعی و باورهای
آن روزگاران است که کم و بیش امروزه هم
دارای ارزش ویژه است.

پروژه نگاه علوم انسانی و اندرزنامه‌ای که همراه با ترجمه فارسی و
توضیحات در اینجا به نظر خوانندگان میرسد
از کتاب روایات پهلوی (۲) به اهتمام دایره
است که در صفحه‌های ۲۰۰ - ۱۹۳ به چاپ
رسیده است.

۱ - برای آگاهی از زندگی نامه آذرباد رک. دکتر احمد تفضلی، دانشنامه ایران
و اسلام جزو نخست چاپ نگاه و ترجمه نشر کتاب تهران ۱۳۵۴.

2- B.N. Dhabhar. *The Pahlavi Rivāyat accompanying
the Dādistān ʾ Dīnik* Bombay 1913.

این اندرزنامه برای نخستین بار است که به زبان فارسی برگردانده و چاپ می‌شود. (۱) تا آنجا که آگاهی دارم به زبان دیگری نیز ترجمه و چاپ نشده است.

متن مورد استفاده ما را داباربا توجه به چند دستنویس که در اختیار داشته فراهم آورده و نسخه بدل‌های آنرا در زیرنویس متن اصلی داده است، در باره این کتاب نگ.

مقدمه داباربه کتاب روایات پهلوی (۲) و نیز به ادبیات فارسی میانه از خانم مری بویس (۳). اندرزنامه مشهور تری نیز از آذرباد باقیمانده که در متن‌های پهلوی گرد آورده‌ام. جاماسب‌اسا (۴) چاپ شده که از آن ترجمه‌های متعددی به زبان‌های مختلف انجام گرفته و بفارسی نیز آنرا استاد نوابی چندین سال پیش ترجمه کرده‌اند و در نشریه دانشکده ادبیات تهریز چاپ شده است (۵).

۱- این کتاب را خانم میرفخرائی به عنوان رساله دکتری ترجمه کرده‌اند که هنوز به چاپ نرسیده است.

۲- نک. زیر نویس شماره ۲ صفحه پیش.

۳- Mary Boyce. Middle Persian Literature, *Handbuch der Orientalistik, Iranistik* 4.II, I Leiden Koln, 1968

۴- *Pahlavi Texts*. ed. by J.D.M. Jamasp-Asana. Bombay- 4 1897 P. 58-71

۵- رک. مجموعه مقالات، ماهیار نوابی به کوشش م - طاووسی چاپ مؤسسه

آسیائی دانشگاه شیراز ۱۳۵۵ ص ۴۸۳ - ۴۵۶.

خشنودی دادار هر مزد، امشاسپندان و همسه
ایزدان (= فرشتگان) مینوی و ایزدان گیتی یی
اندرز انوشه روان آذرباد مارسپندان

۱- هاوشتی (= مریدی) انوشه روان آذرباد مارسپندان [را] بود، بس روزگاران
با آذرباد بود.

۲- واو این نیز به آذرباد گفت کم (= که مرا) فرهنگی کن (۱) که چون از
نزدیک هیربد فراز شوم، آنگاه هم آن فرهنگ - روان را - به (= نیک)
توان [بودن].

۳- آذرباد گفت که، به یزدان بیگمان باش. منش، گوش و کنش نیک راست
دار (۲) [و] نیز چیز (= کار) گناه میانندیش، مگو [و] مکن، پارسا باش.

۴- «هاوشت گفت که: به این که هیربد گفت کامل نیستم! بم (۳) (= بلکه
مرا) فرهنگی ویژه گوی (۴) تا کنم و پارسا بوم (= باشم یا شوم).

۵- آذرباد گفت که: آن که ۲۲ واژه (= سخن) که مهر هر مزد هیربد من
از آذرنگ شنوداندر کاردار و پارسا باش.

۶- هاوشت گفت که: اگرم به ارزانی داری فرمای گفتن تا نیوشم [و] کنم.

۷- آذرباد به پاسخ گفت که واژ [گان] این: سه گونه رادی، چهارم راستی،

۱- متن. کنم = کن مرا - بگو مرا، که م پایانی (= م مفعولی) زاید است چه
پیش تر و بر سرواژه کم (= که مرا) ضمیر مفعولی آمده است.

۲- جمله با افزایش و عطف نیز، نیک و راست دار، درست است.

۳- *bē (bēk)* = بیک = بلکه - لیک + م ضمیر مفعولی اول شخص، رک. لکن از دکتراهیار
نوابی، مجموعه مقالات چاپ مؤسسه آسیائی دانشگاه شیراز سال ۱۳۵۵ ص ۳۴۴.

۱- متن = کند = فعل سوم شخص که از نظر احترام آورده شده چنانکه در فارسی
امروز، فرماید، در این موارد بکار میرود.

پنجم هودینی (=به‌دینی)، ششم تخشایی (=کوشش)، هفتم جادک گویی (۱)، هشتم هومهری (=نیک‌پیمانی)، نهم آشتی خواهی، دهم دادستانی، یازدهم همی (=همداستانی، موافقت)، دوازدهم نهاد دادستانی (۲)، سیزدهم پیمانه (=میان‌روی، اعتدال)، چهاردهم ایری (۳) (=نجابت)، پانزدهم ایرمنشی (۴) (=فروتنی)، شانزدهم به خواهی (=نیک‌خواهی)

۱ - جادک گویی، جادنگویی، " جادنگو به فتح دال بر وزن بالنگو، پاریسیان شخصی را گویند که آنچه نذر آتش خانه و موبدان و دستوران و هیربدان شده باشد گرفته به مصرفش رساند " برهان قاطع دکتر معین، و نیز در صد درنشر آمده که: " (۱) جادنگویی کردن مانند آنستکه کسی یزش یزدان می‌کند (۲) پسرو اجب بود که پیوسته به جهت موبدان و دستوران و ارزانیان جادنگویی کنند (۳) چه درزند ها دخت گوید که کسی که جادنگویی کند و از بهر ایشان چیزی از مردم فراز گیرد و به ایشان رساند بی خیانت، چنان باشد که از مال خویش بدو داده باشد (۴) و میتوان از آن بر حساب به وی گیرند همچنان آنکس که داده بود او را نیز هم چندان گرفته حساب کنند " صد درنشر صد در بندهش، دوازدهم چاپ بمبئی سال ۱۹۰۹، باب ۲۲، ص ۲۰

۲ - این واژه را که در متن *nihād dādīstanīh* است دابار در زیر نویس به *nihād dādīstanīh* تصحیح کرده که درست است و معنی بنیان داد نهادن و برقرار ساختن عدالت است.

۳ - در باره معنی‌های این واژه که ایران و ایرانی هم از آن آمده و معنی شجاع و نجیب و از آن اراده شده رک:

Glossary of Pahlavi Vendidad. By D.D.Kapadia, Bombay 1953.

و در فرهنگ برهان قاطع، دکتر معین به معنی مردم و مردی آمده است.

۴ - سنج: ترممنشی = غرور، خودپسندی

هفدهم خوشی ، هیجدهم بوندکی (= کمال) ، نوزدهم بالستانی (۱)
 (= بردباری) . بیستم مردم دوستی ، بیست و یکم خرسندی (= کم خواهی ،
 قناعت) ، بیست و دوم یگانگی .

۸ - نخست را دی به (= نیکو) اینکه از او خواهند بدهد ، ددیگر آنکه چونش خواهند
 درجا (= فوراً) بدهد ، سدیگر آن که چونش خواهند ، زمان گیرد
 (= فرصت خواهد) به زمان که گیرد بدهد . (۲) آن به (= نیکو) که کسی
 که دهد هرگز اندر آن امید ندارد کم (= که مرا) باز دهد ، نه هزارگانی دیدن
 (۳) و نه چشم کامکی (= چشم داشت) را بدهد (= یعنی بد و ن توقع و
 چشم داشتی بدهد) .

۹ - ددیگر ، چهارم راستی آن بود که منش، گوش و کنش با ایزدان مینوی
 و دیگر همه دامان گیتی راست دارد .

۱۰ - پنجم هودینی (۴) آن بود که کوشش (= نبرد، جنگ) با دروج مینو کند،

۱ - بالستانی را پرفسور کانکابه معنی امیدواری و خوشبینی آورده است . نک :

M.F. Kanga *Čitak Handarž Pōryōtkēšan*. Bombay
 1960. p. 60. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲ - این جمله چنین معنی میدهد . که چون از او چیزی بخواهند و او فوراً
 نتواند خواهش را برآورد و فرصتی خواهد در پایان فرصت به وعده خود
 وفا کند و خواهش را برآورد .

۳ - *hazārgānīh wēnāftan* به معنی چیزی را چندین برابر آنچه که

هست جلوه دادن و به رخ کشیدن است نک : دینکرت مدن ص ۶۶۳ س ۲۲

و نیز: Bailey, *BSOS VII*, P. 80 ff.

۴ - نوشتار این واژه در این بند نادرست است و آنچه که در بند ۷ آمده درست

است .

- هیچ دروجی اندر به تن نهلد ، به ویژه این چهار (۱) دروج از تن بازدارد :
 آز و خشم و ورن (= شهوت) و ننگ .
- ۱۱ - ششم ، تخشایی آن بود که اندر هر گاه و زمان آن رکه اندیشد و گوید و کند
 که ، چون هم زمان در گذشتن (= مردن) بود (= رسد ، شود) آنگاهش
 بیم نباشد (۲) کم (= که مرا) چیزی دیگر بایست اندیشید ، گفت و کرد .
- ۱۲ - هفتم ، جادک گویی آن بود که زن بیوه و کودک (۳) گرسنه و آتشان ، گاوان ،
 گوسپندان و دیگر ناتوانان به ویژه روان خویش را سخن گوید . (۴)
- ۱۰ - هشتم هومهری (= نیک پیمانی) آن بود که با همه دامان هرمزد ، مهر-
 درست و یگانه دارد و با کسی هم مهر دروجی (= پیمان شکنی) نکند ،
 - پیمان گرفته و هم پیمان بوده - به ویژه باروان خویش ، مهر خوب و راست دارد .
- ۱۴ - نهم آشتی خواهی ، داد گیتیان که ترتیب دادن (= مرتب ساختن)
 گیهان است داشتار (= دارنده) و پروراننده و اداره کننده همه دام و دهش
 است . چه از اوستا پیداست که رستاخیز تن پسین کردن و برقراری
 بی مرگی به راه آشتی شاید بود کردن .
- ۱۵ - دهم دادستانی آن بود که به داد بزدان ایستد (= مطابق قانون و دستور
 های خدا رفتار کند) . پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۱۶ - یازدهم همی (= همداستانی) موافقت (۵) آن بود که به هر چیز نیک
 با ایزدان و نیکان همی بود .

۱ - در متن ۳ آمده که ۴ درست است .

۲ - متن . nēst = نیست .

۳ - متن . برنا .

۴ - رک . زیر نویس مربوط در بند ۷ .

۵ - نک . B.T. Anklesaria *Vicitakīhā i Zātsparm* .

Bombay? p. 157.

۱۷ - دوازدهم نهاد دادستانی (۱) ، آن بود که با همه دام هرمزد دادستانی به نهد و بیداد (۲) نیز با کسی نکند و با هر چیز وارونه و اهرمن و دیوان و بدتری جدا بود ، چه گزیدارمنشی و گزیدارکنشی (=سنجیده اندیشی و سنجیده کرداری) اندر نهاد دادستانی بود .

۱۸ - سیزدهم پیمانی (= میانه روی ، اعتدال) آن بود که هر چیز به جانب پیمان اندازد ، که بیش و کم اندر نباید ، چه هر چیز را کمال پیمان است ، چه آن چیزی که به پیمان نیست ، نیست دانایی و درست و کرفه (۳) .

۱۹ - چهاردهم ایری (= مردی) آن بود که همه دام هرمزد را ایدون اندیشد که آن نیز به (= نیک) شاید بودن که من .

۲۰ - پانزدهم ایرمنشی (= فروتنی) آن بود که اوی که ازش کهتر است بآمار ازش به دارد و اوی که ازش مهتر به خداوندی (= سروری) دارد (۴) (= یعنی به حساب او را بهتر از خود دارد) .

۱ - رک . زیر نویس مربوط در بند ۷ .

۲ - واژه *adātistān* = بیداد .

۳ - معنی این بند با توجه به نسخه بدل های یاد شده در زیر نویس متن و با تغییراتی بدست آمده است .

۴ - در بخش ۱ مینوی خرد آمده . پرسید دانا از مینوی خرد که چگونه شاید نگاهداری و دوستی تن خواست (= بی زیان روان ، و بختاری روان بی زیان تن) مینوی خرد پاسخ داد که : آنکه از تو که (= کمتر) به همسان و آن که همسان ، مه (= بزرگ) و آنکه از تو مه به سردار و سردار به خداوندگاری دارد .

نک . E.T. Dinshaw Anklesaria. *Dānak-u. Mainyō-i*

Khord. Bombay 1913. p. 9.

- ۲۱- شانزدهم به خواهی، آن بود که هنر و دانش و افزاری کش (=که اورا) نیست داند کم (=که مرا) نیست، به خواستن بر خویش کردن برکوشد و زمان کار و دادستان شناسد، هردادستان تا زمان خویش فراز نکند.
- تا بهان مرد، انجمنی و تن گران (=کوشا، سنج تن آسان؟) و پارسا بود. (=تا از مردان به وانجمنی و تن گران؟ و خوب و پارسا بود).
- ۲۲- هفدهم خوشی آن بود که به پیشی؟ کس نیازارد (=پیشدستی در آزار نکند).
- چونش کس به زینش بشود، آنگاهش بانرمی و خوشی به پذیره (۱) ایستد و با همه دام هر مزد ایدون بداند ساختن، کش هر کس به این دارد که با من خوش تر.
- ۲۳- هیجدهم بوندکی (=کمال) آن بود که آن چه نه سزد، نیاندیشد و نگوید و نکند. آن چه سزد اندیشد، نخست خوب بنگرد، پس اندیشد گوید و کند.
- ۲۴- نوزدهم بارستانی؟ (=بردباری) آن بود که بار روان که به تن بایست اگرش شگفتی ابر فراز رسد و آن بر کس تواند سپوختن نه سپوزد بلکه، با بردباری بر خود پذیرد.
- ۲۵- بیستم مردم دوستی، آن بود که نیکی به همه کسان (۲) ایدون بایند چون آن خود، آن را که به خویشتن نه پسندد (۳) به کس نکند.

- ۱- پذیره = در اینجا به معنی استقبال - استقبال کردن است که ساخته شده از پیشوند $\sqrt{grab+pati}$ و با پذیره به معنی جنگ و مقابله که با همان پیشوند و \sqrt{ar} ساخته شده ارتباطی ندارد.
- ۲- متن = نیکوان، لیکن چنانکه در پایان بندهم آمده به کس نکند. کسان، مناسبتر از نیکوان است.
- ۳- متن = نه سهد، سهدستن از ریشه \sqrt{sah} به معنی به نظر آمدن، خوب دیدن، پسندیدن.

خوش چشمی آن بود که آهو (= عیب) و هنر کسان بنگرد، از پس آهوی
خویشتن پیراستن کوشد، نیکان رابهی آشکارا و آهوی ایشان ایدون (۱)
آن خویشتن - نه با درشتی (۲) که دوستانه و براید و ایشان را
نگوید.

۲۶ - بیست و یکم خرسندی (= قناعت) آن بود که به سالاری و خواسته کش
است و او را آمده است خرسند و بردبار بود و به آن چیز کش افزایش
روان ازش شاید بود، چنان کوشا و جان سپار که تا زنده است هرگز از
آن خرسند نبود.

۲۷ - بیست و دوم یگانگی آن ۲ راه بود بود که به دین پیداست، که راه آن
۲ است تا بمیرد. یکی راه راست و یکی ناراست، از آن که وارونه (= نادرست)
برگردد و به آن که راست (= نیک) به ایستد و هرگز از آن راه باز نایستد
(۳) و نگردد. چیزی هم که وارونه است نیاندیشد، نگوید و نکند.
۲۸ - شاگرد گفت که هیربد خدای اهروباشی، چه فرهنگ هیربد (= آموزش
هیربدی) بکرد (یا بکند) کسی که اهروجهش باشد (= یعنی درس نوشتش

۱ - متن بدف ۱۱۳۱ ۳۱۳۳۰۹ *ēd ud xwēših* (= یعنی، هست و خویشتن) که
چنانچه حرف ا را که که از واژه اول جدا افتاده کنار بدف ۱۱۳۱ بگذاریم *ēdōn*
می شود که درست تر است چنانکه در ترجمه آمده.

۲ - متن *sana* با *sanē* = سنه . سنه به فتح اول و ثانی و ظهور های هوز
به معنی لعنت و نفرین باشد برهان قاطع به کوشش دکتر معین
چاپ زوار تهران ۱۳۳۱ ج ۰۲ و در ترجمه های آهنکین از دو جزو قران مجید
(پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی) به کوشش دکتر رجائی بنیاد
فرهنگ ایران ۱۳۵۳ ص ۷ در ترجمه و تفسیر آیه شریفه ۸۷ سوره یونس آمده
(. موسی فرعون را سنه خواند) یعنی لعنت کرد - نفرین کرد .

۳ - متن . ایستاد

پارسایی باشد) به ویژه برای ما تنها این فرهنگ نیروبخش تر و رویاننده‌تر است چه از خرد و چه از کوشش ما به‌نماند؟ و بسه چشم (۱) ما (= به نظر ما؟) همه مردم از این فرهنگ چون در کار دارند پارسا شوند. به کام و توان و نیروی نیکی و آمرزیداری یزدان.

انجامید با درود، شادی، خرمی و بی‌بیمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

LXII.—Admonitions of Adarbâd Mârespand
 from the sayings of his teacher Mitrô-Aûharmazd.

۱۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 :: ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 :: ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ (1)
 ۱۰۰۰ (2) ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰

(1) Thus MR₁, J; BK ۱۰۰۰. (2) J adds ۱. (3) Thus MR₁, J; BK ۱۰۰۰. (4) MR₁, J omit the last 7 words. (5) MR₁, J om. (6) Thus MR₁; BK, MR, J ۱۰۰۰. BK omits the whole subject with the exception of this heading and the following note:—

۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰۰۰

(7) MR ۱۰۰۰; MR₁, J omit the last 8 words. (8) MR₁ adds ۱. (9) MR adds ۱. (10) Thus all, for ۱۰۰۰. (11) MR₁ ۱۰۰۰; J adds ۱. (12) MR₁ ۱۰۰۰, MR adds ۱.

۱. ایا... ۲. ... ۳. ... ۴. ... ۵. ... ۶. ... ۷. ... ۸. ... ۹. ... ۱۰. ... ۱۱. ... ۱۲. ... ۱۳. ... ۱۴. ... ۱۵. ... ۱۶. ... ۱۷. ... ۱۸. ... ۱۹. ... ۲۰. ... ۲۱. ... ۲۲. ... ۲۳. ... ۲۴. ...

(1) MR adds ' . (2) MR ... (3) MR₁, J omit the last 8 words, (4) MR₁ ... (5) MR₁, J ... (6) MR₁, J ... (7) MR₁, J ... (8) MR₁, J omit the last 8 words. (9) MR₁, J ... (10) MR₁, J ... (11) MR₁, J add ' . (12) MR ... (13) MR om. (14) Thus MR ; MR₁ ... (15) MR₁, J ... (16) Thus MR ; MR₁, J ... better ... (17) MR adds ' . (18) Thus MR₁, J ; MR ... (19) MR₁, J om. (20) MR ... (21) MR ... (22) MR₁, J ... (23) MR₁, J ... (24) MR₁, J ...

